

تحشیه‌ها نوشته‌هایی بی‌مکان‌اند. آنها در جایی که مکان‌مندی برجسته‌ترین عامل هویت بخش است زاده می‌شوند. مکان‌های تحشیه‌ها کجاست؟ صفحات کتاب‌ها از بالا و پایین، چپ و راست چند سانتیمتری فضای سپید دارند. این تنها جایی است برای نوشتن و دخالت (در تقابل با واژه‌ی همه‌پسند «مشارکت») خواننده برای کتابت نقد یا درک خود، در فضایی که البته به اندازه‌ی خود صفحه‌ی چاپی که کلمات متن تسخیر کرده‌اند، پهناور نیست. هر خواننده‌ای به این معنا طفیلی متن است. تحشیه‌ها در چنین مکانی متولد می‌شوند. در مقایسه با کنش استعاری ترجمه که در آن واژه‌ها جایگزین هم می‌شوند، تحشیه‌ها کنشی تمثیلی دارند. آنها وقفه‌های ناپیدای متن را در مقام حقیقی‌ترین شکل شکست در نوشتن آشکار می‌کنند و به این اعتبار در نثر خود، فضای نامرئی و مکتوم نثر اصلی را افشا می‌کنند تا متن صامت را به صدا درآورند. مقایسه‌ی ترجمه و تحشیه در این حد‌صوری باقی نمی‌ماند. پذیرش ترجمه و نقد در مقام مسائل کماکان حیاتی و غامض برای ما تنها اقراری است که می‌تواند مسیر جست و جوی اشکال دیگری از صورت بندی آنها را بگشاید. هرگونه جست و جو در باب اشکال دیگری از ترجمه مادام که نتواند معضل دوگانه‌ی ساختن و ویرانی به میانجی ترجمه را در خود حل کند، بی‌پاسخ و نتیجه خواهد ماند. سیمون وی در یکی از یادداشت‌هایش از خصلت ویران‌کننده‌ی نوشتن به زبان بیگانه یاد می‌کرد. این ویران‌کنندگی به وساطت حیات تفکر در رگ ترجمه درونی آن می‌شود، با این حال هر ترجمه‌ای در بنیان خود تلاشی برای ساختن منظومه‌ای است که در زبان مادری وجود ندارد. به این منوال در نظر داشتن بُعد ویرانی در ترجمه، حرکت کردن در متن دیالکتیک حاشیه و مرکز است.

تحشیه‌ها، ماده‌ی اقلیتی نثر، یعنی شکاف‌ها و نابسندگی‌ها را صدادار می‌کنند و از این طریق در ژنتیک دانایی کتاب اختلال می‌افکنند. آنها شاید همان راه حل سوم‌اند که هدف غایی ترجمه در مقام شکل ضروری تفکر را درونی می‌کنند. ظرفیت‌های این شکل است که امروزه باید بیش از ترجمه‌ی متون بلند و کوتاه به فارسی، به آن همت گماشت. راهی فراسوی خواندن و نوشتن که به میانجی ترجمه، نسبتی با هر دو دارد و با هر دو بی‌نسبت باقی می‌ماند. به ندرت تحشیه‌هایی مستقل از متن اصلی منتشر شده‌اند، مگر به مدد سماجی که برای صدادار شدن نقاط کوری از نثر اصلی به کار می‌بندند. آنها همچون شعارها زاغه‌نشینان صامت تمدن ادبیات‌اند. تحشیه‌ها به منزله‌ی امری سرحدی که نه به متن متعلق‌اند و نه با آن بی‌نسبت‌اند، خود جایگاه‌شان را می‌سازند. نوشته‌هایی بی‌موضوع، پراکنده، کوتاه، در برخی موارد رمزی و البته بی‌مکان و بی‌سرپناه.

درباره‌ی این توصیف آخر باید اضافه کرد که به شکلی پارادوکسیکال موجودیت تحشیه‌ها، همانند مضمون نهایی یا مخرج مشترک هر ترجمه‌ای به همان مکانی وابسته است که در آن ظاهر می‌شوند. بدون آن حاشیه‌های سفید اطراف صفحات کتاب، تحشیه‌ها وجود خارجی ندارند. این نوشته‌ها لزوماً تا آنجا تحشیه‌اند که مساحت حاشیه‌ها اجازه دهد. زمانی که بدون در نظر گرفتن نثر اصلی تحشیه‌ها در کنار هم چیده شوند، منظومه‌ای می‌سازند که کارش ویرانی بستر اصلی‌شان است. آنها افق‌های قرائت متن را در دل هم می‌تنند و معنا را درون پیله می‌گذارند. بدین گونه هر تحشیه‌ای منطق یکنواخت، خطی و گاه‌شمارانه‌ی توزیع معنا در کتاب را بر هم می‌زند.

## 2

تحشیه‌ها به زبانی که ریشه در پراکندگی نحو دارد، مسائل را خلاصه می‌کنند، بدان ایراد می‌گیرند یا با علامت‌های گوناگون ایده‌هایی را آشکار می‌کنند که هر کتابی شرمسار ناگفتن آن باقی مانده است. آنها در مقابل تشبیه «کنش نقادانه به کنش جنسی» یا حتی اینهمانی «نقد و کنش مردانه‌ی جنسی» می‌ایستند. نباید از یاد برد که چنین تشبیهی بیش از آن که سوژه‌ای برای روانشناسی نقادی فراهم آورد، به‌طور ضمنی، عرصه‌ای است برای درک حقیقتی نو: حقیقت در باب فقدانی که خاطرنشان می‌کند علاوه بر «یافتن دیگر شکل‌های کنشگر ترجمه» یا «قدرت روایت صحیح یک قصه» یا «نگاشتن خود-زندگی‌نامه و خاطره» و حتی «نوشتن نامه»، فرصت امر دیگری نیز از کف رفته است: «تحشیه‌نویسی». خصلت سرحدی تحشیه‌ها صرفاً به وضع توپولوژیک آنها محصور نمی‌شود، آنها در سرحدات کنش‌گری در قبال متن نیز قرار دارند. در این ارتباط و در قیاس با وضعیت سرحدی آنها، می‌توان برای نقادی، ماهیت کنش‌گرانه‌ی بیشتری در نظر گرفت. تحشیه آن سوی مرزهای خصلت مردانه‌ی نقادی (آن‌گونه والتر بنیامین معتقد بود که هر متنی همچون هر روسپی مردان ویژه‌ی خود را دارد) و خصلت زنانه‌ی ترجمه (همان تشبیه همیشگی ترجمه به زن زیبایی بی وفا یا زن زشت وفادار) می‌ایستد. آیا می‌توان از تحشیه‌نویسی در مقام ایده‌ای نام برد که منطق امر جنسی مردانه در نقادی و امر جنسی زنانه در ترجمه را تا نهایت ارتباط بسط می‌دهد؟ چرا که بنیان هر دو سوی این تشبیهات بر اساس عدم اینهمانی ترجمه و نقادی یا متن اصلی شکل گرفته و به این اعتبار یک سوی آن اگرچه تأکیدی است بر مردانگی منتقد، سوی دیگر توأمان تأکیدی بر زنانگی ترجمه نیز هست .

تحشیه‌ها به تولید انبوه تن نمی‌دهند. تنها زمانی دست به دست می‌شوند که کتاب‌ها به گردش درآیند. آن‌گاه تحشیه‌ها خود امر نوشتن را نمایش می‌دهند. تحشیه‌ها به ما خواهند گفت که نوشته‌های کتاب در چه عمقی از هم‌رسانی معنا ایستاده‌اند. ترس یا شرم صاحبان کتاب‌ها از خوانده‌شدن تحشیه‌های‌شان توسط دیگری، مازاد ناتمامی یا فقر تاریخی کتاب‌هاست. با این همه به نظر می‌رسد تحشیه‌ها جدیتی را به منظور کامل کردن متن به کار می‌گیرند که لزوماً با قرائت کارش به سرانجام نمی‌رسد. بدیل‌هایی نو برای دخالت در متن همواره آماده‌ی ظهورند که نقطه‌ی عزمشان از حدوث مادی تحشیه‌هاست. اما کتابی که تنها راه دخالت تحشیه‌اش مبنی بر عمل باشد، چیزی متعلق به آن بیرون است. کتابی است که فضای سفیدی ندارد و از این رو قرائتش هم در خیابان صورت می‌گیرد. کتاب‌های مقدس و جزوه‌های زیرزمینی جنبش‌های مقاومت یا کمونیستی با خطوط بهم چسبیده و بدون کمترین حاشیه‌ی سفید و کپی شده با دستگاه‌های فرسوده در انبارهای مخفی از این قسم

اند. کتابچه‌هایی که قرار است سریعاً بدان عمل شود. تحشیه‌ی چنین متونی به رنگ سرخ بر دیوارها نوشته می‌شود. تحشیه‌ها به این اعتبار رابطه‌ی آدمی و کتاب‌هایش را از عرصه‌ی مالکیت خصوصی و اقتصاد به عرصه‌ی سیاست منتقل می‌کنند. کار تحشیه عملی سراسر مایمیتیک و تقلیدی است. اما تقلید از آنچه که هنوز کتاب به ما نگفته است. تحشیه‌ها با شرم متن از بروز و گفتن همه‌ی حقیقت مواجه می‌شوند. آنها سوبه‌ی درونی متن‌ها را که مستقیماً به محکمه‌ی آگاهی کشیده نشده شناسایی می‌کنند. وقتی کتابی با تحشیه‌هایی خوانده می‌شود که خواننده‌ی قبلی بر آن نوشته، متن از خود کم می‌شود. در اینجا روند منطقی توزیع معنا به واسطه‌ی دستکاری در مکانیسم قرائت، به هم می‌خورد. وقتی کتاب از عرضه‌ی آنچه در درون دارد کم کند، ایرادی به خواننده روا نیست که متن را نمی‌خواند. او رسوبی از تاریخ را در آن، و در قالب خطوطی نامنظم و بی‌ادعا قرائت می‌کند.

### 3

تأکید تحشیه بر زنانگی ترجمه خصلت جوهری و نازدودنی پیدایش آن است. اگر شباهتی که بنیامین میان کتاب‌ها و روسپیان طرح می‌کند را بدین امر پیوند دهیم، آنگاه متن همچون روسپی در پی آن است که موازنه و ملازمت همیشگی تن و عفت را به نفع تن فرو بگسلد. پس رجوعش به امر ازلی یعنی اصل برائت از معصیت، به شکلی ثانوی یعنی گناه کبیره و نابخشودنی تغییر یافته است. زیرا پیشه‌ی او صلاحیت اینکه از دایره‌ی تن خویش عبور کند را از او بازگرفته است. به عبارت دیگر برای او فراچنگ آوردن تمامی تن، متضمن فرو نهادن تمامی هر آنچه «جز تن» است. علاوه بر نقد، هر کتاب یا متنی تحشیه‌های خودش را انتظار می‌کشد. به این معنی کتاب مدخل و زمینه‌ی تحشیه‌هایی است که کامل و رستگارش می‌سازند. در اینجا صورتی از کمال طلبی برای متن وجود دارد که راهش را از خلال پیوند میان متن و ادراک پیدا می‌کند. همان‌گونه که به واسطه‌ی برهم‌زدن رابطه‌ی میان زمان و بدن، مشروعیت نقل هرگونه خاطره از روسپی سلب شده، متن‌ها نیز حرف و راز چندانی برای خواننده از گذشته ندارند. چرا که این هر دو در انتخاب میان تاریخ و حقیقت، راه سوم را برگزیده‌اند: بدن و انتقال را. تحشیه در مقام پزشک (کسی که به واسطه‌ی مشروعیت نظارت نمادین بر ساحت‌های تنانگی و تعهد بر این که تنانگی خود را در مقابل تن دیگری سراسر واگذارد)، این امکان را دوباره احیا می‌کند. همان‌گونه که پزشک با پرسیدن از زمان گذشته درباره‌ی غذای خورده شده، ساعت شروع درد و نشانگانی که در گذشته جا مانده‌اند، فرمان به روایت گذشته می‌دهد، تحشیه نیز از متن می‌پرسد که گرفتار چه بیماری است، آنگاه متن زبان خواهد گشود. با این حال متن‌ها همچون روسپیان بی‌بیمار، امید به آینده رهایشان نمی‌کند. این هر دو (روسپی و متن) منظومه‌ای از تغییرات کوچک را از خاطره‌ی خود گرد می‌آورند و آنها را به مثابه اختراعی برمی‌افروزند که قرار است به علت فاصله‌ی تنانگی با پزشک یا تحشیه‌ها، در آینده شعله‌شان رؤیت گردد. متن‌ها و روسپی‌ها به سبب عوارضی که از مراجعانشان به آنها سرایت کرده، به تحشیه و پزشک رو می‌کنند.

تحشیه‌ها به «فقه‌اللغه‌ای» بودن متن، خصلتی «فیلولوژیستی» می‌دهند. آنها سطح را به عمق می‌برند تا زبان را وادارند تعارفات را کنار بگذارد. اگر کار واژه‌شناسی سنتی یا همان فقه‌اللغه تولید مدام یک سلسله‌ی مدلل و (از وجه تاریخی) مشروعیت‌بخش برای ابزارهای ارتباطی زبان است؛ در مقابل کار تحشیه‌ها در مقام نوعی فیلولوژی، نشان‌دار کردن ساز و کاری است که متن‌ها از خلال آن و دور از چشم خواننده، می‌کوشند در هجرتی به سمت زبان ناب یا توپوس عالی همه‌ی زبان‌ها، باب تفاسیر و پاره پاره شدن حقیقت را ببندد، تفاسیری که استعاره‌ی تام و تمام دینامیک سرمایه‌ی معناست. از این‌رو تحشیه‌ها بیش از آنکه مشغول اشغال مکان باقیمانده باشند، سر و کارشان با «زمان باقیمانده» است. زمانی که در آن هر متنی شروع می‌کند به پایان یافتن. آنها در فاصله‌ی میان فهم و عمل ایستاده‌اند. از اینجاست که بدل به واسطه‌ای برای حضور (به تعبیر رواقیون) لوگوس الهی می‌شوند. در لوگوس الهی، فاصله‌ای میان فهم و عمل نیست. هرگونه جداسازی آنها منجر به حذف هر دو خواهد شد. بنیان الهیاتی تحشیه‌ها در آذرخش نافذی ریشه دارد که در تار و پود متن رخنه می‌کند تا آنها را برای بر پا داشتن وضعیتی انقلابی احضار کند. کوتاهی، فشردگی و فرصت‌طلبی خصیصه‌هایی هستند که تحشیه‌ها را به امری کاپروتیک پیوند می‌زنند. تحشیه‌ها سر و کاری با امر متعالی دارند. رابطه‌ی تحشیه با ترجمه و نقد نه رابطه‌ای دیالکتیکی است و نه علی بلکه صرفاً ناظر به نوعی همنشینی است. این همنشینی می‌تواند با عریان کردن اجزاء زبان از خلال قطع رابطه‌ی درونی‌شان با اجزای دیگر در نحو، از عهده‌ی یک فیلولوژی تمام عیار برآید. تحشیه‌ها خرابه‌های متن را برای نظاره‌ی نقادانه آماده می‌کنند. پراکسیس تحشیه، متن را از اعمال فزاینده‌ی قدرت اسطوره که جایش را در عطف و شیرازه و جلد‌های پر زرق و برق کتاب‌ها محکم کرده است، خلاص می‌کند. این عمل به صورت مضاعفی با به یادآوردن خرابه‌های نثر، رؤیای امپراتوری پُرشکوه کتاب‌ها را از سرشان می‌اندازد. به این معنی تحشیه‌ها، امر منفی الهیات قرائت‌اند. تحشیه‌ها از معدود نوشته‌هایی هستند که امروزه بدان نیازمندیم. چرا که می‌توانند با ایستادن در مقام نوعی شناساگر، «دانایی اسطوره» و «اسطوره‌ی دانایی» را از هم باز شناسند. همان گونه که شناساگرها به محض آشکارگی حقیقت از بین می‌روند، تحشیه‌ها نیز با تمیز میان این دو، دست به انتحار می‌زنند.